

پارسیا و مشکله‌ی «دیدن»

علی معنوی

۱

می‌گویند روزی ویتور امانوئل سوم، واپسین پادشاه ایتالیا، به اقتضای مقام سلطنتش، به افتتاح یک نمایشگاه نقاشی ناچار شد. او که انسش بیشتر با مسائل نظامی بود و با عالم نقاشی چندان اهلیتی نداشت، پیش روی تابلویی ایستاد. روستایی، لمیده بر دامنه‌ی کوهی، تصویر شده بود. ملتزمان رکاب همه منتظر فرمایشی ملوکانه بودند. بیچاره شاه اندکی تامل کرد. ذهن خالی را کاوید و بالاخره به عذابی الیم پرسید، «جمعیت این روستا چقدر بوده؟» انگار پادشاه به یکی از اصول بدیهی رابطه‌ی انسان و آثار هنری وقوفی نداشت. منتقدان، به پیروی از کولریچ، این اصل را تعلیق ناباوری (suspension of disbelief) خوانده‌اند. به دیگر سخن، چه آنگاه که به تماشای تابلویی می‌ایستیم و چه آن‌زمان که رمان می‌خوانیم، باید در عین این‌که همواره به ذهن بسپاریم که جهان مخلوق هنرمند، جهانی ذهنی و غیرواقعی و بالمال «دروغین» است، در عین حال هرگز نباید آن را بافته‌ای یکسره باورنکردنی بیانگاریم. اگر رمانی را دروغی صرف و اغراق‌آمیز بپنداریم، چه بسا که از خواندنش دست بکشیم و اگر، چون پادشاه ایتالیا، در آن حقایقی ناجور بطلبیم، مرز میان آفریده‌ی هنری و واقعیت بیرونی را نادیده گرفته‌ایم، و بدین‌سان هم دست هنرمند را بسته‌ایم و هم ذهن خویش را. مستتر در هر اثر و متنی، نوعی قرارداد ضمنی میان راوی یا نویسنده و خواننده است که چند و چون و جنس جهان آفریده‌ی آن اثر و متن را تعیین می‌کند.

۲

برخی اصحاب سیاست و قدرت جامعه‌ی امروز ما نیز، در تابلوی جامعه‌ی خود همواره حقایقی ناجور می‌بینند و می‌یابند، و مرز میان نگاه و فهم خود و واقعیت‌های جامعه را نادیده می‌گیرند و بدین‌سان نقش و نقاشی منظر و نظر خود همان نقش و نقاشی جامعه فرض می‌کنند و تدبیرشان جز به تدبیر خانه‌ی خیال و وهم خود معطوف نمی‌گردد. به دیگر سخن، این حقایق ناجور، در واقع، همان حقایق جور و منطبق با نقش‌های خیال و نگاه این تدبیرگران منزل است که هر ناجور ذهنی خود را جور و هر جور جامعه را ناجور می‌انگارند. شیشه‌ی کبود پیش چشم اینان، رنگ خود را بر هر واقعیت و حقیقتی تحمیل می‌کند و هر بی‌رنگی را اسیر رنگ خود می‌کند، و از این‌رو، گوهرهای جامعه را هم‌چون یشم و یشم‌های ذهنی خود را هم‌چون گوهر می‌پندارد. شاید آن شیشه‌ی کبود از جنس قدرت باشد که نگاه و دیدن و شنیدن و فهمیدن خاص خود

(برساخته‌ی خود) را می‌طلبید که با واقعیت‌ها فرسنگ‌ها فاصله دارد. و شاید این گفته‌ی فوکو راست باشد که حقایق و وقایع برساخته‌ی قدرت‌اند. با این تمهید کوتاه می‌خواهم بگویم مستتر در هر اثر (واقعه و حادثه و رخداد) اجتماعی نیز نوعی قرارداد ضمنی میان مردم (نویسنده) و شرایط و تدبیرگران منزل (خواننده) است که شکل و نوع و جنس تصمیم و تدبیر، و به تبع، شکل و نوع نظام سیاسی و حکومت را مشخص و تعیین می‌کند. حکومت‌هایی که جامعه را از ورای نمایشگاهی که خود برپا کرده‌اند می‌بینند، بی‌تردید، ره به نوعی توتالیتاریسم و استبداد می‌برند. بنابراین، گاه لازم است که حکومت‌ها به تماشای نمایشگاه‌هایی که مردم برپا می‌کنند بروند و تلاش کنند نه در نقش بازیگر، بلکه در نقش تماشاگر فعال یا تماشاگر-بازیگر ظاهر شوند.